

به نام خدا

**تصوّف از منظر اسلام**  
**جُستاری در موزه ی مباحث عرفان و**  
**تصوف**

مؤلف :

**کریم نافعى فرد**

انتشارات ارسطو

(چاپ و نشر ایران)

۱۴۰۰

سرشناسه : نافع‌ی فرد، کریم، ۱۳۳۱ -  
عنوان و نام پدیدآور : تصوف از منظر اسلام (جستاری در حوزه مباحث عرفان و  
تصوف) / مؤلف کریم نافع‌ی فرد.  
مشخصات نشر : ارسطو (سامانه اطلاع‌رسانی چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۱.  
مشخصات ظاهری : ۱۷۹ ص.  
شابک : ۴ - ۸۶۵ - ۴۳۲ - ۶۰۰ - ۹۷۸  
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا.  
یادداشت : کتابنامه : ص ۱۷۳ - ۱۷۹  
عنوان دیگر : جستاری در حوزه مباحث عرفان و تصوف.  
موضوع : تصوف ، عرفان.  
رده‌بندی کنگره : BP۲۸۸ رده‌بندی دیویی : ۲۹۷ / ۸۳  
شماره کتابشناسی ملی : ۸۸۰۹۷۸۶ اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا.

نام کتاب : تصوف از منظر اسلام (جستاری در حوزه‌ی مباحث عرفان و تصوف)

مؤلف : کریم نافع‌ی فرد

ناشر : ارسطو (سامانه اطلاع‌رسانی چاپ و نشر ایران)

صفحه‌آرایی، تنظیم و طرح جلد : پروانه مهاجر

تیراژ : ۱۰۰۰ جلد

نوبت چاپ : اول ۱۴۰۰

چاپ : زبرجد

قیمت : ۱۲۶۰۰۰ تومان

فروش نسخه الکترونیکی - کتاب‌رسان:

<https://chaponashr.ir/ketabresan>

تلفن مرکز پخش : ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵

[www.chaponashr.ir](http://www.chaponashr.ir)

## فهرست مطالب

۷	پیشگفتار.....
۹	ادبیات تصوف.....
۱۰	تمیز میان تصوف و عرفان.....
۱۳	پیدایش تصوف.....
۱۵	شناخت تصوف.....
۱۸	پیدایش صوفیگری.....
۲۰	نخستین صوفی.....
۲۱	اولین خانقاه.....
۲۲	رابطه اسلام و تصوف.....
۲۴	مبانی تصوف اسلامی.....
۲۵	عامل اسلامی.....
۳۱	عامل هندی.....
۳۲	عامل مسیحی.....
۳۵	عامل نوافلاطونی.....
۳۷	عامل اشراقی.....
۴۲	اصول اعتقادی تصوف.....
۴۲	توحید و وحدت وجود.....
۴۵	حقیقت عالم و تطور.....
۴۵	تجلی، جذب، فنا، بقا.....
۵۱	وحدت ادیان.....
۵۳	باطن، ظاهر، تاویل.....
۵۵	تصوف و اسلام.....

٥٩.....	معرفت صوفیانه.....
٦١.....	تطور تصوف اسلامی.....
٦٢.....	آموزه‌های تصوف.....
٦٣.....	توبه.....
٦٣.....	ورع.....
٦٤.....	زهد.....
٦٤.....	فقر.....
٦٥.....	صبر.....
٦٥.....	توکل.....
٦٦.....	رضا.....
٦٧.....	مراقبه.....
٦٨.....	قرب.....
٦٨.....	محبت(عشق).....
٦٩.....	خوف،رجا.....
٦٩.....	شوق،انس.....
٧٠.....	اطمینان.....
٧٠.....	مشاهده، یقین.....
٧٠.....	مشایخ عرفان و تصوف.....
٧١.....	سفیان ثوری.....
٧٢.....	ابراهیم ادهم.....
٧٢.....	داود طایی.....
٧٣.....	شقیق بلخی.....
٧٣.....	عبدالله مروزی.....
٧٣.....	فضیل عیاض.....
٧٤.....	معروف کرخی.....
٧٥.....	بشر حافی.....
٧٧.....	ذوالنون مصری.....
٧٨.....	بایزید بسطامی.....
٧٩.....	جنید بغدادی.....

## تصوف از منظر اسلام ه

---

۸۱	احمد جریری
۸۲	حلاج
۸۴	شبلی
۸۶	تأملاتی در برخی از آموزه های تصوف
۸۷	اعتدال و میانه روی
۸۸	دنیا از منظر اسلام
۹۱	برداشت نادرست
۹۳	نقدی بر برخی اصول و آموزه های تصوف
۹۳	وحدت وجود
۹۸	نگاهی به آیات و اخبار
۱۰۸	مرشد و مراد
۱۱۰	برهان قاطع
۱۱۱	اسلام و اطاعت کورکورانه
۱۱۱	خانقاه یا مسجد
۱۱۱	خرقه پوشی و پشمینه پوشی
۱۱۳	طریقت
۱۱۴	درویشی و قلندری
۱۱۴	سماع، وجد
۱۱۵	شاهد و شاهد بازی
۱۲۱	متصوفه و استعمال مواد تخدیر کننده
۱۲۳	شطح و طامات
۱۲۳	کرامات و خوارق عادات
۱۲۷	تعطیل کردن ظواهر شریعت
۱۳۱	افراط و تفریط نسبت به امور دنیوی و اخروی
۱۳۹	فناء فی الله، بقاء بالله
۱۴۴	اسلام و بی خودی
۱۴۵	اسلام و رهبانیت
۱۴۸	الگوی صحیح از منظر اسلام
۱۵۰	تصوف و نگاه پلورالیستی

١٥٤	تصوف در ترازوی عقل.....
١٦٩	شریعت و طریقت.....
١٧٣	پی‌نوشت‌ها.....
١٨٣	منابع و مأخذ.....

## پیش‌گفتار:

موضوع رساله حاضر، چنان که از عنوان آن برمی‌آید، بررسی و نقدی اجمالی بر طریقت تصوف است. ممکن است خواننده یا خوانندگان، با مطالعه نوشتار حاضر، تصور نمایند که نگارنده را با این مشرب، سر ناسازگاری است، و حال آن که چنین چیزی نیست، و تنها انگیزه‌ای که نگارنده را بر آن داشته تا اجمالاً مطالبی در این باره عنوان نماید، همانا اشکالات و ایراداتی است که بر این مشرب وارد می‌باشد. فارغ از جنبه‌های مختلف اشکالات مزبور، عمده‌ترین اشکالی که از نظر نگارنده، غیر قابل اغماض بوده، و نمی‌توان آن را نادیده گرفت، علی‌رغم تبلیغات و توجیهات متصوفه در طول تاریخ، ضدیت و اختلاف بنیادین آن با شریعت اسلام است.

از آنجا که ما مسلمانییم و پیرو اسلام، و وظیفه داریم از بروز هرگونه انحراف و انشعاب در اسلام جلوگیری نمائیم، این نکته نگارنده را بر آن داشت تا رساله مختصری تدوین نموده، و در آن، ضمن طرح برخی اصول و آموزه‌های تصوف، و همچنین تطبیق آنها با اصول و آموزه‌های اسلام، گامی روشنگرانه در این راستا بردارد. چنانچه مشهود است، در خلال نوشتار حاضر از منابع مختلفی استفاده شده، و مطالب فراوانی از منابع مزبور نقل گردیده، شایان ذکر آن که، مطالب عنوان شده از منابع یاد شده تنها به لحاظ آشنایی خواننده با اصول و دیدگاه‌های تصوف مطرح گردیده و بیانگر موافقت یا مخالفت نگارنده با همه آن آراء و دیدگاه‌ها نمی‌باشد.

ممکن است نگارنده در برخی موارد با دیدگاه‌های مولفین محترم منابع استفاده شده در نوشتار حاضر موافق و در برخی موارد مخالف باشد. از آنجا که علاوه بر معلوم نمودن نکات انحرافی تصوف، نقد دیدگاه‌های مولفین مزبور از حوصله این مقال خارج بود، لذا نگارنده تنها به ذکر دیدگاه‌های خود بسنده نمود. بدیهی است اگر خواننده مطالب و نظریات نگارنده را که در بخش پایانی نوشتار آمده، به دقت مطالعه نماید، خود بخود به درستی یا نادرستی مطالب عنوان شده در منابع مختلف پی برده، و از این جهت، بی‌نیاز از

منابع دیگر خواهد بود. کار انجام شده، کاری بی عیب و نقص نیست، زیرا موارد فراوانی را نگارنده بدون آن که بدان‌ها پردازد، از قلم انداخته، اما بایستی دانست علت آن چیزی جز رعایت اجمال و اختصار در نوشتار نبوده است. زیرا اگر بنا بود نگارنده، به طور کامل به همه جنبه‌های مربوط به تصوف و عرفان پردازد، حجم نوشتار، چند برابر نوشتار حاضر می‌شد، و چه بسا موجبات خستگی و ملال خاطر خوانندگان را فراهم می‌آورد.

کریم نافع‌ی فرد

۱۳۸۷ هجری شمسی - ۲۰۰۸ میلادی



## ادبیات تصوف

ادبیات عرفان و تصوف، همان گونه که اهل فن بدان واقفاند، بسیار شیرین، جذاب و دلکش می‌باشد، بطوری که اگر شخص مطالعه‌کننده، نداند که تمام آنچه گفته شده، مطابق شریعت نیست، خیلی زود در دام آن گرفتار می‌گردد. به عبارتی دیگر، گفتارهای عرفانی تا آنجا جذاب و تأثیرگذار است، که به سهولت خواننده را تحت تأثیر قرار داده، و مشتاق و اسیر خود می‌نماید. از آنجا که به واسطه عدم اطلاع نسبت به اصول و مبانی شریعت و همچنین عدم آگاهی در ارتباط با ضدیت بنیادین برخی اصول مکتب تصوف با اسلام، هر آینه ممکن است افراد بدان گرایش پیدا کنند، و متعاقب آن از جاده اعتدال و صراط مستقیمی که شریعت تعیین نموده، خارج شوند، به منظور پیش‌گیری از این امر، بهتر دیدیم توضیحاتی هرچند موجز و مختصر در این رابطه بیان نمائیم.

چنانچه اشاره شد، ادبیات تصوف و عرفان بی‌اندازه جذاب و شیرین و می‌توان گفت مسحورکننده است. به نحوی که اگر شخص مطالعه‌کننده، نداند که تمام آنچه گفته شده، مطابق شریعت نیست، به سهولت در دام آن گرفتار و گمراه می‌گردد. ادبیات تصوف بر دو دسته است: ادبیات منثور و ادبیات منظوم. بایستی دانست بیشترین تأثیر ادبیات تصوف بر مردم از ناحیه ادبیات منظوم بوده است. زیرا آثار معروف‌ترین و مشهورترین شعرا را در خود جای داده است.

مولوی، عطار، حافظ، نظامی، جامی، سنایی، خاقانی، ابوسعید ابی‌الخیر، نجم‌الدین رازی، شاه نعمت‌الله ولی، شیخ محمود شبستری و بسیاری دیگر که ذکر اسامی همگی آنان در این مقال نمی‌گنجد، از جمله کسانی هستند که بخش اعظم اشعارشان در ارتباط با آموزه های تصوف تنظیم گردیده است. جذابیت و شیرینی ادبیات تصوف خاصه ادبیات منظوم آن، دو علت داشته، علت اول زیبایی، ملاحظت و استحکام اشعاری است که شعرای مزبور سروده‌اند، و علت دیگر که مهمتر از علت اول می‌باشد، ناظر به مضامین و معانی اشعار یاد شده بوده است. چون مضامین اشعار متصوفه، در اکثریت قریب به اتفاق، ناظر بر خدا شدن

انسانها بوده، و از آنجا که این امر، از جمله اموری است که خوش آیند و مطبوع طبع انسان است، و به عبارتی بهتر، هر انسانی بدش نمی آید بر مقام خدایی تکیه زند، از همین رو ادبیات مزبور مورد استقبال مردم از همه جا بی خبر قرار گرفته و می گیرد.<sup>۱</sup>

پس چنانچه گذشت، تمام جذابیت و شیرینی ادبیات تصوف و عرفان که موجب می گردد مورد اقبال مردم واقع گردد، در آن خلاصه می شود که از این دیدگاه همه مردم خدا می شوند. چرا؟ چون خدا در آنان تجلی نموده، و آنان دیگر نه انسان، که خدا هستند! این دیدگاه و طرز تفکر، چیزی است که هر کسی از آن استقبال می کند، خواه آدم مقیدی باشد، خواه اصلاً قید و بندی نداشته باشد. خواه به احکام خدا عمل کند، خواه اصلاً اهل این حرف ها نباشد. هر که باشد، با هر مرام و مسلکی، از این دیدگاه استقبال خواهد کرد. خصوصاً این که فرد پس از خدا شدن یا به عبارت خودشان مظهر خدا شدن، دیگر چندان نیازمند آداب شریعت نیز نیست. چرا؟ چون شریعت برای آن بود که انسان به مقام مظهریت و خدا شدن برسد، حال که به آن مقام و مرتبه دست یافته، انجام آداب شریعت دیگر معنی ندارد!؟ چون انجام آداب شریعت برای صوفی که مظهر خدا شده، مثل آن است که خدا، خود، به شریعت خود عمل نماید! و این خلاف عقل و حکمت است! باز چرا؟ به جهت آن که شریعت را خدا برای انسان قرار داده، نه برای خودش! پس حال که این صوفی رند و قلاش به مقام خدایی رسیده، دیگر چه نیازی بدان دارد؟! مزخرفاتی که متصوفه در طول تاریخ پدید آورده اند، و امروزه به نام ادبیات اسلام و یا ادبیات عرفانی به خورد مردم بی اطلاع می دهند، بسیار فراوان است، و ما در ادامه بحث به مواردی مهم از آن ها خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که این چیزهایی که در حال حاضر در جهان و کشور خودمان ایران مطرح می گردد، خلاف آموزه های آسمانی بوده، و مطالبی است که انسانها را به ورطه انحطاط و نابودی می کشاند.

### تمیز میان تصوف و عرفان

چنانچه نگارنده در خلال تحقیقات خود دریافته، از گذشته تاکنون، اصولاً کسانی که در این رشته یعنی تصوف کار کرده اند، و یا خود مشرب تصوف را دنبال می کرده اند، تصوف را مترادف عرفان گرفته، و هر جا که منظور عرفان بوده، تصوف، و هر جا منظور تصوف بوده، از لفظ عرفان استفاده کرده اند.

ممکن است این نحوه برخورد در آن ادوار که تصوف تازه شکل گرفته بوده، و با توجه بدین که ادبیات و آموزه هایی که در آن ایام از سوی متصوفه مطرح می شده، هنوز مورد

نقد و بررسی دقیق نقادان واقع نشده بوده، و از طرفی دیگر، مطالب آن برای مردم آن اعصار خوشایند نیز بوده، لذا اطلاق لفظ عرفان بر آن و یا به عبارتی دیگر، در یک ردیف قرار دادن آن با عرفان چندان حساسیتی ایجاد نمی‌نموده، و این درحالی است که مشرب تصوف امروزه از سوی علما و صاحب‌نظران بی‌غرض مورد نقد و بررسی قرار گرفته، و باتوجه به معلوم شدن انحرافات فراوان در آن، دیگر نمی‌توان آن را مترادف با عرفان گرفت.

زیرا عرفان به مفهوم شناخت دقیق و عمیق، امروزه در مورد معارف و آموزه‌هایی به کار می‌رود که نه صددرصد، حداقل پنجاه درصد از آن مطالبی که عنوان شده، صحیح باشد، نه در مورد آموزه‌های تصوف که به گمان متصوفه برخاسته از شناخت دقیق آیات و اخبار و به تبع آن معرفت‌النفس است، و حال آن که اگر محدود مواردی از آن آموزه‌ها صحیح باشد، اساس، اصول و غالب آن‌ها نادرست و منحرف از اسلام می‌باشد.

علاوه بر مطالب فوق، لفظ عرفان لفظی عام بوده، و مفهوم آن بر هرگونه شناختی نیز حمل می‌شود. یعنی اگر شخصی به عنوان مثال در تفسیر، فقه، فلسفه، کلام، انسان‌شناسی و سایر علوم به شناختی دقیق دست یافته باشد، می‌توان وی را عارف در آن رشته، و شناخت او را در آن موضوع عرفان نامید.

مضافاً اینکه، همه شناخت‌ها خاصه در علوم انسانی، همه نسبی است، و هیچ‌کس را سراغ نداریم که در ارتباط با شناخت خود از موضوعی از موضوعات مختلف، مدعی شده باشد که به تمام آنچه که لازم بوده، رسیده است. چنین ادعایی را کسی تاکنون نداشته، و اگر هم محدود افرادی دارای چنین ادعایی بوده باشند، بایستی حمل بر نادانی‌شان نمود.

مفسر قرآن، که قرآن را تفسیر می‌کند، به زعم خویش تفسیر خود را بی‌عیب و نقص می‌داند، و این درحالی است که اگر به تفسیر بزرگان اهل تفسیر رجوع کنیم، فارغ از محکمت و آیات صریح و روشن، در ارتباط با متشابهات و آیات ناظر به موضوعات انسانی، اجتماعی، تاریخی و کلامی، اشتباهات فراوانی در مطالب آنها خواهیم یافت.

متکلم در ارتباط با کلام و موضوعات مربوط بدان تحقیق نموده، و نظر می‌دهد، و خود نیز گمان دارد که در موضوعاتی که وارد شده، حرف آخر را زده است، و حال آن که اگر به آثار متکلمان بزرگ اسلام نیز بنگریم، اشتباهات فراوان در آنها خواهیم دید.

به همین صورت است موضوعات دیگر از قبیل فلسفه، فقه، حقوق، انسان‌شناسی، روانشناسی، جهان‌شناسی و ... همه کسانی که در موضوعات مختلف کار کرده و می‌کنند، همه محصولات فکری‌شان نسبی است و ما باید قبول کنیم در هر حدی از معرفت و

آگاهی که باشیم، آگاهی و معرفت ما نسبی است، و اگر به مواردی دست یافته باشیم، فراوان موارد دیگری نیز خواهد بود که ما را بدانها دسترسی نبوده، و چه بسا خودمان هم بدین امر واقف نباشیم.

برخی تصور می‌کنند وقتی گفته می‌شود عرفان، این همان شناخت و عرفانی است که از سوی متصوفه عنوان شده، و علاوه بر آن برخی چنان که عنوان شد، اساساً عرفان را همان تصوف گرفته، و هر آن خزعبلاتی را که صوفیه سرهم کرده‌اند، به عنوان عرفان مطرح می‌کنند، و حال آن که استنباط یاد شده به کلی نادرست است، و دلیل آن این که اولاً، عرفان به مفهوم شناخت، در هر موضوعی از موضوعات علمی مطرح است، حتی اگر آن علم، از جمله علوم تجربی باشد.

ثانیاً، بایستی دانست عرفانی که متصوفه عنوان نموده، و از نظر مردم بی‌اطلاع، مطالب آنان، حرف آخر در شناخت آیات، اخبار و معرفت‌النفس محسوب می‌گردد، نه تنها عرفان به مفهوم علی‌الاطلاق نیست، بلکه اگر عرفان نیز تلقی شود، عرفانی است که متصوفه مطرح نموده، و ربطی با عرفان و شناخت دیگر مسلمانان از آیات و اخبار نمی‌تواند داشته باشد.

علما و دانشمندان اسلام اعم از اهل سنت و جماعت و امامیه، هر یک در هر حوزه‌ای از موضوعات اسلامی که وارد شده‌اند، در همان حوزه محصولات فکری و ذهنی خاص خود را ارائه داده، و هیچ‌یک نیز مدعی نبوده‌اند که دست‌آوردهای فکری و ذهنی آنان خاصه در ارتباط با معرفه النفس، ارتباطی با تصوف و آموزه‌های متصوفه داشته است.

همه علما و دانشمندان اسلامی در موضوع معرفت‌النفس وارد شده و تحقیقات و تتبعات فراوان داشته‌اند، و خوب است بدانیم جز معدودی انگشت‌شمار که به اشتباه رفته، و مشرب صوفیانه داشته‌اند، بقیه همگی با آموزه‌های تصوف که همه در نهایت به شرک و کفر می‌انجامد، مخالف بوده‌اند. بایستی چنانچه اشاره شد، توجه داشته باشیم عرفانی که در کنار تصوف به کار می‌برند، عبارت از آموزه‌هایی است که متصوفه مطرح کرده‌اند، و ربطی به مفهوم علی‌الاطلاق عرفان نمی‌تواند داشته باشد.

ممکن است فردی عارف به مفاهیم قرآن باشد، چنانچه فراوان بوده و هست، اما صوفی نباشد. این طور نیست که تصور شود هر که عارف بود، حتماً صوفی است. اگر به عارفی که مشرب تصوف نیز دارد، گفته شود عارف، بایستی دانست که عرفان وی چنانچه اشاره شد ناظر به عرفانی است که متصوفه مطرح کرده‌اند، و ربطی به عرفانی که سایر مسلمانان در حوزه‌های تفسیر، فقه، فلسفه، کلام و معرفت‌النفس مطرح کرده‌اند، نداشته و

ندارد. به همین ترتیب است اطلاق ادبیات اسلام بر ادبیات تصوف، که اساساً اطلاقی نادرست است. ادبیات اسلام، ادبیات اسلام است، و ادبیات تصوف، ادبیات تصوف. نمی‌باید این دو مقوله را با هم خلط کرد، هرچند تصوف خود را به اسلام بچسباند، و هرچند چیزهایی که مطرح می‌کند، به حسب ظاهر خوب و جذاب باشد.

شما ممکن است بهترین حرف‌ها در ارتباط با تعالی انسان را از سوی گروهی بشنوید، و حتی تحسین کنید، اما اگر همان حرف‌ها، در نهایت سر از شرک و کفر درآورد، هیچ ارزشی نخواهد داشت! همان‌گونه که اطلاق لفظ عرفان بر مشی تصوف صحیح نیست، به همان‌گونه اطلاق ادبیات اسلام بر ادبیات تصوف نیز امری نادرست بوده، و از خلط این دو مبحث بایستی به شدت احتراز نمود.

ادبیات اسلام، ادبیات مأخوذ از کلام خدا و سنت پیامبر است، و حال آن که ادبیات تصوف مأخوذ از یک رشته گفتار و رفتار کفرآمیز اکابر این فرقه بوده، و هیچ سنخیتی میان این دو نیست، تا آنجا که می‌توان گفت اساساً دو مقوله متضاد و مخالف با یکدیگر می‌باشند. ادبیات اسلام، انسان را به توحید و خداپرستی هدایت می‌کند، و حال آن که ادبیات تصوف درصدد است تا انسان را خدا کند!

کدام عقل سلیمی می‌پذیرد که آموزه‌های تصوف ریشه در قرآن دارد، و این در حالی است که قرآن برای انسان قائل به مرتبه بندگی است، و حال آن که تصوف برای انسان قائل به مرتبه خدایی و به تعبیری دیگر شبه خدایی است! البته ما در ادامه توضیحات بیشتری خواهیم آورد، و نشان خواهیم داد آنچه که گفته می‌شود، همه بر پایه مدارک و مستندات متصوفه بوده و ربطی به قرآن و سنت ندارد.

### پیدایش تصوف

در کتاب «موضع تشیع در برابر تصوف» آمده:

"... درباره وجه تسمیه واژه صوفی و اشتقاق لغوی آن، آراء و عقاید گوناگونی ذکر شده است. لغویون و فرهنگ‌نویسان قدیم، مؤلفان صوفیه و محققان اسلامی و مستشرقین و ایران‌شناسان، هر یک ادعائی داشته و این کلمه را مشتق از ریشه‌ای دانسته‌اند.<sup>۱</sup> ابن خلدون (متوفی ۸۰۸ هـ) و برخی دیگر گفته‌اند: صوفی مشتق از صوف است چون صوفیان اغلب به پوشیدن لباس‌های پشمینه اختصاص یافته‌اند و در پوشیدن جامه‌های فاخر با مردم مخالفت داشته و به پشمینه‌پوشی می‌گرائیدند.<sup>۲</sup> یافعی گوید: لباس پشم چون اقرب به تواضع و خشوع می‌باشد، متقدمین از صوفیه آنرا می‌پوشیدند.<sup>۳</sup>

سهروردی گفته است: صوفیه لباس پشم را اختیار کردند چون زینت دنیا را ترک کرده و قناعت به سدّ جوع و ستر عورت نمودند و مستغرق در امر آخرت بوده و اعتنا به لذائذ و راحتی نفوس نداشتند.<sup>۵</sup>

گویا برخی از صوفیان از پشمینه‌پوشی و نسبت بدن، خشنود نبوده‌اند و انتساب خود را به «صفا» بیشتر می‌پسندیده‌اند. صوفیان از این که نسبتشان به پشمینه‌پوشی داده شود، راضی نیستند، بلکه ادعا می‌کنند که ایشان از طاعت خدا پاک و صاف شده‌اند. جماعتی گفته‌اند که «تصوف» منسوب به اهل صُفّه است که جماعتی از فقرای بدون مال و خانواده مسلمین صدر اسلام بوده‌اند که در صُفّه مسجد رسول‌الله منزل داشتند و با صدقه زندگی می‌کرده‌اند تا آن که بعد از فتوحات اسلام بی‌نیاز شدند اما نسبت صوفی به «اهل صُفّه» غلط است زیرا اگر منتسب به اهل صُفّه بودند می‌بایست «صفی» نامیده می‌شدند.<sup>۶</sup>

قُشیری (۳۷۶ - ۴۶۵ هـ) یکی از مشایخ صوفیه در رساله قُشیریّه گوید: این طایفه غالباً به نام صوفی نامیده می‌شوند به این معنی که پیرو طریقه «صوفی» و جماعت آنها «صوفیه» یا «متصوف» و «متصوفه» نامیده می‌شوند. به عقیده قشیری این کلمه لفظ جامد غیر مشتقی است که نظایر آن در لغت عرب بسیار است. وی ضمن اشاره به اقوال مختلف در باره اشتقاق کلمه صوفی گوید: اما قول آنهایی که گفته‌اند: کلمه صوفی از «صوف» مشتق است و تصوف یعنی لباس پشمینه پوشیدن چنان که گویند: «تَقَمَّصَ» وقتی که کسی پیراهنی در بر نماید «فذلک وجه و لکن القوم لم یختصوا بلُبس الصوف». این قول را وجهی است و لکن قوم و طائفه صوفیه به لباس پشمینه مخصوص نگشته‌اند.<sup>۷</sup> چنانکه پیدا است، این اظهار نظر قشیری مثل یک بام و دو هوا است. از یک طرف اشتقاق کلمه صوفی را از «صوف» می‌پذیرد ولی از طرف دیگر پشمینه‌پوشی صوفیه را انکار می‌کند در صورتی که اگر اشتقاق صحیح باشد، تسمیه آن بی‌مناسبت نخواهد بود.

دکتر قاسم غنی مؤلف کتاب: «تاریخ تصوف در اسلام» پس از نقل اقوال و عقائد مسلمانان و بعضی از مستشرقین اروپائی درباره اصل و اشتقاق کلمه صوفی و متصوف، نتیجه گرفته و گوید: حاصل آن که نزدیک ترین قولها به عقل و منطق و موازین لغت این است که صوفی کلمه‌ای است عربی و مشتق از لغت صوف، یعنی پشم و وجه تسمیه زهاد و مرتاضین قرن اول اسلام به صوفی آن است که لباس پشمینه خشنی می‌پوشیده‌اند.<sup>۸</sup>

جلال الدین همائی بعد از نقل اقوال مختلف در این باره گوید: و لیکن بنا بر اشتقاق عربی، از همه واضح تر همان عقیده ابن خلدون است که صوفی را به مناسبت پشمینه‌پوشی

و خرقه پشمین دربر کردن اصطلاح کرده‌اند.<sup>۹</sup> مقدمه نویس «نفحات الأنس» جامی، پس از نقل اقوال گوناگون در وجه تسمیه صوفی، می‌نویسد: از این اقوال پراکنده دو موضوع روشن می‌گردد: یکی آن که اشتقاق صحیحی برای کلمه صوفی در دست نیست و دیگر آن که این کلمه عربی‌الأصل نمی‌باشد، زیرا به طوری که در آینده خواهیم گفت، تا قرن دوم هجری از صوفی اسمی نبود و پس از ورود ملل مختلف در اسلام، فِرَقْ گوناگون و خصوصاً صوفیه در اسلام پدیدار شدند و گمان می‌رود که این کلمه یونانی‌الأصل بوده و از «سوفیا» به معنی دانش و حکمت گرفته شده باشد، همان‌طور که فیلسوف نیز از سوفیا و فیلوس به معنی دوستدار ترکیب یافته است و اولین نویسنده‌ای که این کلمه را استعمال کرده، جاحظ در کتاب البیان و التبیان است.<sup>۱۰</sup>

در این میان بعضی‌ها احتمال داده‌اند که «صوفی» از جمله کلمات ساخته فارسی‌زبانان است که وارد زبان عربی شده است.<sup>۱۱</sup> بعضی هم گفته‌اند که: لغت صوفی منسوب به «صوفه الققاء» یعنی موهائی است که در قسمت آخر پشت‌سر روئیده می‌شود و چون صوفی از خلق منقطع و به حق متوجه است، به این اسم نامیده شده است. این بود قسمتی از اقوال و نظراتی که در باره کلمه صوفی و وجه تسمیه در اویش بدان گفته شده است ولی آنچه مسلم است، این است که اگر این کلمه عربی باشد، بی‌شک در اصل استعمال و تسمیه این کلمه مناسبت پشمینه‌پوشی لحاظ شده است و به همین جهت در ابتدا صوفیه را به رهبانیت، و تغییر رویه اسلام متهم می‌نمودند و از پشمینه‌پوشی آنان انتقاد می‌کردند. بنا بر اظهار احتمالات واژه «صوفی» از کلمه «صوف» گرفته شده و از لغات مستحدثه به معنی «پشمینه پوشی» و نمادی از یک زندگانی و زیستن سخت و همچنین دور از تن‌پروری و لذت‌پرستی می‌باشد ....<sup>۱۲</sup> ( داود الهامی: موضع تشیع در برابر تصوف، ۲۲ - ۳۷ ).

### شناخت تصوف

همانجا در ادامه مطالب کتاب آمده:

".... در مورد تعریف تصوف و کلمه صوفی، مطالب فراوانی وجود دارد و هر عارف و هر صوفی از زاویه خاصی بدان نگریسته و از آن تعبیری به دست داده است. باید اعتراف کرد که یک تعریف جامع که حاوی طریقه‌ها و روش صوفیه بوده و مورد قبول همگان نیز قرار گرفته باشد، یافت نمی‌گردد، زیرا تفاوت‌های بسیاری در تفصیلات و وقایع تصوف وجود دارد. علاوه بر تحولات و تطورات داخلی که در نهضت‌های تصوف حادث شده،

عکس‌العمل‌های خارجی و تأثیرات تاریخی که در محیط‌های گوناگون تصوف اثر گذاشته منجر به اختلافات و انشعابات بسیار و انقساماتی در پایه نظری این مسلک گردیده است. گویند: ابومنصور عبدالقادر در بغداد (متوفی ۴۲۹ هـ) بر حسب حروف ابجد باتوجه به تألیفات بزرگان صوفیه در حدود یک هزار تعریف درباره تصوف و صوفیه و نظریه آنان جمع‌آوری کرده است.<sup>۱۲</sup> مشایخ صوفیه صدها تعریف برای تصوف و معنی صوفی ذکر کرده‌اند که بر این اساس می‌توان گفت: تعداد تعریف‌های صوفی بیش از تعداد مشایخ و اقطاب و سران صوفیه در طول تاریخ است. زیرا از هر یک از اقطاب و رؤسای این فرقه چند تعریف درباره تصوف نقل شده است.

«عطار» در «تذکره الأولیاء» در شرح حال هر کدام از مشایخ و اقطاب صوفیه، یک سلسله اقوال و عقائد او را درباره تصوف و تعریف آن ذکر می‌کند. سهروردی در کتاب «عوارف المعارف» صدها تعریف در ماهیت تصوف و صوفی می‌شمارد.<sup>۱۳</sup> نیز هجویری در کتاب «کشف المحجوب» و قشیری در رساله قشیریه یک سلسله تعریف از «تصوف» به رؤسای صوفیه نسبت داده‌اند.

همچنین نیکلسن بعد از مطالعه کتب صوفیه تا اوائل قرن پنجم هجری توانسته است در حدود ۸۷ تعریف گوناگون در مورد تصوف فراهم آورد. وی پس از انتخاب چند تعریف در کتاب «صوفیه اسلام» گوید: تعریف‌های بسیار در فارسی و عربی از تصوف شده، ولی بعد از همه آن گفته‌ها باید گفت که تصوف را نمی‌توان تعریف کرد. آنگاه قصه‌ای را که مولوی در مثنوی نقل کرده، شاهد آورده است بر این که به عقیده صاحب مثنوی هم تعریف آن کار مشکلی است.<sup>۱۴</sup>

بدین ترتیب آشکار می‌گردد که تا چه اندازه تباین و اختلاف در فروع نظریه تصوف وجود دارد و به قول ابو سعید بن اعرابی صوفی (متوفی ۳۴۰ هـ) صوفیه قائل به جمع بودند اما صورت این جمع نزد هر دسته از آنان برخلاف آنچه در نزد دیگری است، می‌باشد. صورت مفهوم فنا نیز چنین بوده است.

با این ترتیب در اسماء متفق و در معانی مختلف بودند، زیرا مفهوم آنچه زیر اسلام نهان است، محصور نیست چون اسم از معارف است.<sup>۱۵</sup> خلاصه، با وجود همه این تعاریف، نتوانسته‌اند یک تعریف جامعی برای تصوف بیان کنند و خود این همه اختلاف و مغایرت که در تعاریف آنها وجود دارد، کاشف از این است که هر کدام مفهوم جداگانه‌ای برای تصوف و صوفی قائل بوده‌اند.



به قول مولف کتاب «در دیار صوفیان» آنچه در این باب نوشته‌اند به درجه‌ای مشوش و درهم است که به خواب پریشان بیشتر شباهت دارد. معجونی است از زهد و پارسائی، ولی زهد و پارسائی اغراق‌آمیز از تصورات و فرض‌هائی راجع به عوالم مابعدالطبیعه، تصوراتی که دماغ‌های مجذوب و متهیج به بار آورده است. خمیر مایه آن از تعالیم قرآن گرفته شده و نحوه معتقدات اقوام غیر عرب از قبیل بودائی‌ان، مانویان، زرتشتیان، صوفیان مسیحی و نوافلاطونی بدان رنگ داده است. این مطلب را نیز باید افزود که نصوص قرآنی در طریقت آنها به سادگی اصلی خود باقی نمانده و حتی شأن نزول آنها از خاطر رفته و در عوض با یک دقت موشکافانه مطابق روش خود، آنها را تأویل و تفسیر کرده‌اند. همین نویسنده می‌افزاید: مشایخ در بیان معنی تصوف، بسیار سخن گفته‌اند ولی گفته آنان چیزی را بر ما مکشوف نمی‌کند، بلکه به قول طلاب قدیم همه شرح الإسم است. یعنی عبارتی است در بیان خوبی تصوف نه شرح ماهیت آن.<sup>۱۶</sup>

این اختلاف و تمایز بدان سبب است که برخی از سران صوفیه در یک حالت خاصی و لحظه‌ای معین، نسبت به ذوق و وجدی که در آن حال و منزل داشته‌اند، جمله‌ای را در تعریف تصوف بیان کرده‌اند که در عین تفاوت با نظر دیگران در محل و مقتضای خود صدق می‌کند. در واقع هر فرد صوفی بیانگر نوعی تصوف است.<sup>۱۷</sup>

یکی از موارد تعریف، بیان خواجه عبدالله انصاری است که می‌نویسد: ابوالقاسم دمشقی گوید: از ابوبکر کنانی متوفی ۳۲۲ هـ ق پرسیدم که علم تصوف چیست؟ گفت: کمینه آن است که تو در نیاوی.<sup>۱۸</sup> در مورد شخص صوفی هم گفته شده: «الصوفی هو الخارج من النعوت والرسوم» صوفی هیچ نشان و تعریفی ندارد.<sup>۱۹</sup> بدین جهت در نوشته‌های مستشرقین می‌بینیم که گفته‌اند: تصوف طریقه و مذهب خاصی نیست. زیرا به معنای لغوی صحیح و تعریف جامع و مانع کلمه «مذهب» و «طریقه» تصوف را نمی‌توان مذهبی منظم، با حدودی معین دانست، و فرقه خاصی در بین فرق اسلامی محسوب داشت. خود صوفیه هم غالباً خود را رند و لایبالی نامیده و گویند: ما پشت پا به هر تحزب و تعصب و فرقه‌بازی زده‌ایم و از قیل و قال مدرسه و جنگ هفتاد و دو ملت برکناریم. سخت‌گیری و تعصب خامی است و خامی نشانه کفر. تصوف حال است نه قال.<sup>۲۰</sup> به قول خواجه حافظ:

بشوی اوراق اگر همدرس مائی      که علم عشق در دفتر نباشد

به هر حال برای آشنائی و شناخت بیشتر در ارتباط با مرام و مسلک تصوف می‌توان به بعضی از کتاب‌های صوفیه مراجعه کرد....<sup>۲۱</sup> (همانجا).

## پیدایش صوفیگری

باز در ادامه مطالب کتاب آمده:

"... نام «صوفی» در زمان پیامبر اکرم (ص) شناخته نبوده است و این نام حتی بر حسب ادعای صوفیه در پایان قرن دوم هجری یا اندکی بعد از آن پیدا شده است.<sup>۲۲</sup> پس لفظ «صوفی» از هر لعتی که مشتق شده باشد، خواه عربی باشد و یا غیر عربی، قدر مسلم آن است که استعمال آن از اواخر قرن دوم شروع شده و بعد شایع گردیده، و قبل از آن، اسمی از صوفی نبوده، و پس از ورود ملل مختلف به اسلام، فرق گوناگون خصوصاً صوفیه پدیدار شده اند.

ظاهراً جاحظ (متوفی ۲۵۵ هجری قمری) نخستین کسی است که این کلمه را در کتاب «البيان و التبيين» استعمال کرده است.<sup>۲۳</sup> بعضی مانند: عین القضاة همدانی در رساله «شکوی الغریب» ظهور اصطلاح صوفی را در قرن سوم هجری دانسته و اولین کسی را که رسماً به لقب صوفی خوانده شد، «عبدک صوفی» گفته اند.<sup>۲۴</sup>

لوئی ماسینیون مستشرق فرانسوی می گوید: در قرن اول سالکین طریقت به اسم صوفیه معروف نبودند و لفظ صوفی در قرن سوم معروف شد و اول کسی که در بغداد به این نام معروف شد، «عبدک صوفی» است که از بزرگان مشایخ و قدمای آنها است.<sup>۲۵</sup>

عبدک صوفی در حدود ۲۱۰ هجری در بغداد درگذشته است و او مردی منزوی و زاهد بود و اول کسی است که به لقب «صوفی» در بغداد ملقب شده است.<sup>۲۶</sup> اسم صوفی اندکی قبل از سال ۲۰۰ هجری پیدا شد و در زمان رسول اکرم (ص) نسبت مردم به ایمان و اسلام بود و گفته می شد، مسلم و مؤمن، بعد اسم زاهد و عابد حادث شد، بعد اقوامی پدیدار شدند که دلبستگی آنها به زهد و کعبه به حدی بود که از دنیا کناره جسته و کاملاً خود را وقف عبادت نمودند و طریقه خاصی به وجود آوردند.<sup>۲۷</sup>

مورخان می گویند: قبل از زمان مذکور اسم و رسمی از تصوف و صوفیگری در میان مسلمین نبود و اگر احياناً لفظ صوفی در بعضی از کلمات پیشینیان دیده شود، دلیل بر وجود این مسلک در قرن اول نمی شود چون عربها لفظ صوفی را به شخص پشمینه پوش اطلاق می کنند.<sup>۲۸</sup>

پس نام صوفی در روزگار پیامبر اکرم (ص) معروف نبوده است. چنان که نه در قرآن و نه در کلمات رسول خدا (ص) و ائمه اطهار (ع) تا زمان امام صادق (ع) نشانی از آن یافت

نمی‌شود، جز در دو روایت که پیامبر اکرم (ص) به منظور خبر از حوادث آینده، پدید آمدن چنین فرقه‌ای را پیشگویی کرده است.<sup>۲۹</sup>

این حقیقتی است که مورخان و حتی مؤلفان خود صوفیه نیز بدان اعتراف کرده و نوشته‌اند: تا آن زمان نامی از تصوف و صوفیگری نبود و کسانی که به دین بسیار علاقه نشان می‌دادند «عباد» و «زهاد» خوانده می‌شدند تا این که در زمان امام صادق (ع) اسم صوفی و طریقه تصوف پیدا شد و عده‌ای از خواص اهل سنت، نام صوفی را بر خود نهادند.<sup>۳۰</sup>

به این معنی، پارسائی اسلامی پیش از آن که نام «تصوف» به معنی اصطلاحی بر آن نهاده شود، صرفاً یک حرکت اخلاقی زاهدانه بود که مبانی و مبادی اجتماعی خویش را از شریعت می‌گرفت و بسیاری از پارسایان، خود، فقیه و محدث و متکلم نیز بودند.<sup>۳۱</sup>

تا اواسط قرن سوم هجری، تعبیر اصطلاح «تصوف» را نمی‌توان بر پارسایان و زاهدان مسلمان نهاد.<sup>۳۲</sup> پس این که برخی از شیفتگان «تصوف» برای اصالت دادن به آن تلاش می‌کنند تا برای «تصوف» به اصطلاح اسلامی، پیشینه و قدمتی به بلندای تاریخ اسلام بیابند، تلاش بی‌ثمری است. زیرا که میان مشرب پارسایان و زاهدان مسلمان قرون اولیه تا قرن سوم هجری در گفتار و کردار و عقائد با صوفیان به اصطلاح مسلمان اواخر قرن سوم هجری به بعد، تفاوت‌های بسیار و اختلاف آشکاری است.

این که برخی از محققان وجود واژه‌های «ذکر» و «توکل» در قرآن را به مثابه جوهره و جهت‌گیری صوفیانه نخستین اسلام می‌دانند، پنداری بیش نیست این واژه‌ها در آیات مکی و مدنی با نسبتی همسان با شرایط، آمده است که پشتوانه عقیدتی مبارزه خداپرستان با مشرکان است و در این سال‌های سخت، موقعیت اقتصادی و اجتماعی پیامبر و یارانش را نباید از نظر دور داشت.<sup>۳۳</sup>

در این شرایط در نظر آنها آنچه اصالت داشت، همان نظام ارزشی اسلام «تقوی» و «زهد» بود که بر زندگی پیامبر و مسلمانان اولیه سایه افکنده بود با این همه هرگز چنین تلقی نمی‌شد که اسلام منادی نوعی ریاضت و رهبانیت باشد. بلکه روند پارسائی همچنان مبین وضعیت دشوار اقتصادی جامعه مسلمانان مدینه بود. «اصحاب صفه» هرگز به عنوان یک اصل یا أسوه پدید نیامده و تلقی نمی‌شد، بلکه وجود آنان بیانگر یک واقعیت دردناک اقتصادی و اجتماعی بود.<sup>۳۴</sup>

پس به این نتیجه می‌رسیم که «تصوف» در روزگار شکل‌گیری اسلام در میان مسلمانان وجود نداشت و این اصطلاح چنان از اسلام بیگانه است که کوچکترین

جایگاهی برای آن در فرهنگ اسلامی وجود ندارد. در نتیجه قاطعانه می‌توان گفت: تصوف بزرگترین آفت و بدعت دینی بود که در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم در جامعه اسلامی پیدا شد، و از آغاز پیدایش تاکنون همواره تحت تأثیر فرهنگ‌های بیگانه قرار گرفته است. پس این که بعضی از صوفیان مدعی هستند که: از پیامبر اکرم (ص) به بعد همه بزرگان دین و از آن میان امامان اهل بیت (ع) از پیروان این مشرب بوده‌اند.<sup>۳۵</sup> یا این که می‌گویند: این عنوان و لفظ از همان صدر اسلام مستعمل بوده. یا این که می‌بینیم در صدر اسلام مؤمنین حقیقی به نام‌های صحابه خاص یا اهل صُفّه یا تابعین یا عابدان و زهاد یا شیعه خوانده می‌شدند.<sup>۳۶</sup> به همین جهت است که بزرگان شیعه در صدر اسلام مثل سلمان، ابوذر، عمّار و خُذیفه در متون صوفیه جزء اولین بزرگان تصوف ذکر می‌شوند.<sup>۳۷</sup> همه ادعایی بدون دلیل و کذب محض است.

همچنین باتوجه به مطالب فوق، معلوم می‌شود سخنان «هانری کربن» مستشرق فرانسوی کاملاً واهی و بی‌اساس است آنجا که می‌گوید: تشیع واقعی همان تصوف است و به نحو متقابل، تصوف اصیل و راستین، چیزی به جز تشیع نتواند بود.<sup>۳۸</sup> معلوم نیست منظور هانری کربن از تشیع واقعی چیست؟ اگر منظورش شیعه امامیه اثنی عشریه باشد، مسلماً برداشت او نادرست است....! (همانجا).

### نخستین صوفی

همانجا در ادامه عنوان نموده:

".... اولین کسی که در میان مسلمانان این نام بر او اطلاق شده، «ابو هاشم کوفی شامی» است و قبل از او کسی به این نام خوانده نشده است.<sup>۳۹</sup> او از بزرگان صوفیان اواخر قرن دوم هجری است. گویند: در اواخر زمان بنی امیه، شخصی به نام «عثمان بن شریک کوفی» که به «ابو هاشم کوفی» مشهور بود، پیدا شد.<sup>۴۰</sup> او مانند رهبانان، جامه‌های پشمینه درشت می‌پوشید،<sup>۴۱</sup> و شیخ شام محسوب می‌شد.<sup>۴۲</sup> او بسان نصاری به حلول و اتحاد قائل شد، و در ظاهر امر، جبری و در باطن، ملحد و دهری بود، و مرادش از وضع این مذهب آن بود که دین اسلام را برهم زند.<sup>۴۳</sup>

همچنین ابو هاشم کوفی را اولین مخترع علم تصوف و نخستین کسی می‌دانند که در دوره اسلام به صوفی اشتهار یافته است.<sup>۴۴</sup> سفیان ثوری (متوفی ۱۶۰ هـ ق) درباره وی اعتقادی کامل داشته و گفته است: ابو هاشم حافظ شریعت و طریقت بود، مادام که او را ندیدم معنی صوفی را ندانستم که چه بوده است.<sup>۴۵</sup>